

آسیب های خرجکرد ثروت ملی به رقابت پذیری تولید ملی چالش نرخ ارز

نویسنده: دکتر پدram سلطانی*

این روزها از فعالان حوزه تولید و صادرات بسیار می شنویم که نرخ ارز به صورت مصنوعی پایین نگه داشته شده و این امر موجب توجیه ناپذیر شدن تولید و سرمایه گذاری در کشور شده است یا واردات از یارانه نرخ ارز پایین بیشترین بهره را برای تسخیر بازار ایران و به تعطیلی کشاندن صنایع داخلی می برد. اخیرا هم با تشدید مشکلات تولید و صنعت این بحث روند جدی تری به خود گرفته است و از درون دولت نیز زمزمه رسیدگی به این موضوع به گوش می رسد.

اما مشکل در کجا است؟ چرا اصولاً نرخ ارز یا به عبارتی ارزش پول ملی در کشور ما با وضعیت تولید سازگاری ندارد؟ مشکل از اینجا شروع می شود که دولت در ایران به جای تکیه بر درآمدهای ناشی از کار و تولید ملی به درآمدهای ناشی از فروش ثروت ملی وابسته است. به عبارت دیگر در تمام کشورهای توسعه یافته و بسیاری از کشورهای در حال توسعه دولت ها برای اداره کشور نیازمند اخذ مالیات و عوارض از شهروندان هستند. مالیات هم ارتباط مستقیم با رونق کسب و کار و سودآوری فعالیت های اقتصادی جاری در کشور دارد؛ بنابراین دولت موفق دولتی است که موجبات رشد اقتصادی و سهولت کسب و کار و توسعه تولید و تجارت را در کشور فراهم سازد تا از این طریق خود دولت هم بتواند مالیات بیشتری را اخذ و کشور را اداره نماید. چنین دولت هایی اصطلاحاً «دولت متکی به کار ملی» قلمداد می شوند.

اما در ایران و کشورهای مشابه که درآمدهای حاصل از فروش ثروت ملی (نفت و گاز) رقم اصلی منابع بودجه ای را تامین می نمایند، دولت بیش از آنکه توجه به رشد تولید و کسب و کار در کشور داشته باشد متوجه تقویت درآمدهای ناشی از فروش و استخراج نفت می شود. عدم نیاز مبرم اینگونه دولت ها به اخذ مالیات موجب می گردد که دولت حساسیت لازم نسبت به رونق تولید در کشور را از دست بدهد یا اثر افت رقابت پذیری تولید داخلی را بر درآمدهای خود با اهمیت تلقی ننماید؛ بنابراین اینگونه دولت ها «دولت متکی به ثروت ملی» قلمداد می شوند. در دولت های متکی به ثروت ملی این تعارض زمانی آشکارتر می شود که درآمدهای ناشی از فروش ثروت ملی رشد یابد و نسبت آن به درآمدهای ناشی از کار ملی با افزایش چشمگیری مواجه شود. در این مواقع اگر دولت ها این درآمدها را به جای آنکه سرمایه گذاری نمایند، مستقیماً وارد بودجه کنند اقتصاد کشور اصطلاحاً به «بیماری هلندی» دچار می گردد. در اقتصادی که دچار بیماری هلندی است از یک سو سرازیر شدن ارز ناشی از فروش ثروت ملی به بازار ارز کشور موجب تقویت ارزش واقعی پول ملی می گردد؛ بنابراین واردات کالا به کشور را توجیه پذیر تر می نماید و از سوی دیگر با بالابردن تقاضای موثر در بازار داخلی کشور موجب رشد تورم می گردد و وقوع همزمان این دو پدیده (یعنی تورم و افزایش ارزش واقعی پول ملی) رقابت پذیری تولید داخلی را به شدت تحت تاثیر قرار می دهد.

برای کالبد شکافی بیماری هلندی و دولت متکی به ثروت ملی لازم است این موضوع را از دو سوی دیگر هم نگاه کرد. سوی نخست اینکه در دولت متکی به کار ملی درآمدهای دولت مستقیماً به پول ملی است؛ بنابراین سیاست های بودجه ای دولت اثر چندانی بر ارز و سیاست های ارزی ندارد. اما در دولت متکی به ثروت ملی درآمدهای دولت - که حاصل از فروش نفت و گاز است - عموماً به ارز خارجی است و نتیجتاً دولت مجبور است این ارزها را از طریق ساز و کار مربوطه به پول ملی تبدیل نماید. پس در دولت متکی به ثروت ملی دولت بدل به عرضه کننده عمده ارز به بازار ارز کشور می گردد و مالادر فروش ارز بدل به رقیب بخش خصوصی می گردد. این رقابت صرفاً از این نظر که دولت بزرگ ترین بازیگر بازار ارز است ناعادلانه نیست، بلکه مشکل بزرگ دیگری در این رقابت وجود دارد. مشکل بزرگ این است که از آنجا که در درآمد ارزی حاصل از فروش نفت، سود حاصل از فروش و ارزش ذاتی نفت

(که در اقتصاد به آن رانت یا بهره مالکانه می گویند) تفکیک نشده اند، دولت در عملیات نفتی خود حاشیه سود هنگفتی می یابد که قابل مقایسه با حاشیه سود دیگر فعالیت های اقتصادی جاری در کشور نیست. به طور مثال در حالی که هزینه های متعارف استخراج نفت از میادین نفتی کشور رقمی حدود ۷ دلار در هر بشکه است، دولت هر بشکه را بیش از ۷۰ دلار در بازار جهانی به فروش می رساند و فاصله ۶۳ دلاری فروش نفت سود عملیاتی دولت را به حدود ۹۰۰ درصد می رساند و این در حالی است که سود عملیاتی هیچ فعالیتی در کشور حتی به ۱۰۰ درصد هم نمی رسد (و در واقع سود عملیاتی متوسط تولید در کشور بسیار پایین تر از این رقم است). طبیعی است که در این شرایط رقابت دولت با بخش خصوصی در بازار ارز کشور بسیار ناعادلانه خواهد شد بدین سبب که دولت می تواند ارز خود را حتی تا یک دهم قیمتی که برای بخش خصوصی کشور توجیه اقتصادی دارد به فروش برساند و به همین دلیل اثر تثبیت نرخ ارز در حالی که بخش خصوصی را از رقابت پذیری می اندازد اثر مهمی بر رقابت پذیری فعالیت اقتصادی دولت، یعنی فروش نفت و گاز ندارد.

اما سوی دوم این بیماری اقتصادی این است که در کشورهایی که دولت، متکی به کار ملی است ارزش پول ملی تابعی است از نسبت درآمدهای ارزی حاصل از فروش کالا و خدمات به دنیا به مخارج ارزی ناشی از خرید کالا و خدمات از دنیا. به عبارت ساده تر هر چقدر توان کشور در تولید و فروش کالا و خدمات بالاتر از تقاضای کشور برای کالا و خدمات وارداتی باشد پول ملی تقویت می گردد و نرخ ارز کاهش می یابد و در صورتی که کشور وضعیت خوبی در تولید و صادرات نداشته باشد پول ملی تضعیف و نرخ ارز افزایش می یابد و این افزایش موجب گران تر شدن واردات و به صرفه شدن تولید داخل می شود و نتیجتاً به رقابت پذیری تولید ملی کمک می نماید و منجر به بازتوانی تولید تضعیف شده می شود. پس در دولت متکی به کار ملی ارزش پول ملی آینه ای از قدرت تولید ملی خواهد بود.

در کشورهایی که دولت، متکی به کار ملی است ارزش پول ملی تابعی است از نسبت درآمدهای ارزی حاصل از فروش کالا و خدمات به دنیا به مخارج ارزی ناشی از خرید کالا و خدمات از دنیا.

به عبارت ساده تر هر چقدر توان کشور در تولید و فروش کالا و خدمات بالاتر از تقاضای کشور برای کالا و خدمات وارداتی باشد، پول ملی تقویت می گردد و نرخ ارز کاهش می یابد و در صورتی که کشور وضعیت خوبی در تولید و صادرات نداشته باشد، پول ملی تضعیف و نرخ ارز افزایش می یابد و این افزایش موجب گرانتر شدن واردات و به صرفه شدن تولید داخل می شود و نتیجتاً به رقابت پذیری تولید ملی کمک می نماید و منجر به بازتوانی تولید تضعیف شده می شود. پس در دولت متکی به کار ملی، ارزش پول ملی آینه ای از قدرت تولید ملی خواهد بود.

اما در کشورهایی که دولت های متکی به ثروت ملی بر سر کارند، ورود ارز حاصل از فروش ثروت ملی به چرخه ارزی کشور موجب مخدوش شدن ارتباط ارزش پول ملی با نسبت درآمدهای ارزی حاصل از تولید ملی به مخارج ارزی ناشی از مصرف ملی می شود بنابراین ضعف و قوت تولید ملی اثر واقعی خود را بر ارزش پول ملی از دست می دهد. به عبارت دیگر هر چقدر درآمدهای ناشی از فروش نفت و گاز (البته درآمدی که مستقیماً با تبدیل به پول ملی وارد اقتصاد کشور می شود) بالاتر باشد، اثر بیشتری بر تقویت پول ملی می گذارد و این اثر مستقل از اثر درآمدهای ناشی از کار ملی است؛ بنابراین در شرایطی مانند امروز در کشور ما که تولید در مقابل واردات به شدت ناتوان و آسیب پذیر شده است - و در شرایط نبود اثر درآمدهای نفتی بر پول ملی قطعاً حفظ ارزش ریال در سطح فعلی امکان پذیر نمی بود - می بینیم که ارزش واقعی ریال با تکیه به دلارهای نفتی کماکان در حال تقویت است.

توضیحات فوق تفسیر ساده ای است از این واقعیت اقتصادی که تراز بازرگانی خارجی کشور ما بدون احتساب نفت در طی سال های گذشته همواره منفی، اما تراز بازرگانی خارجی با احتساب نفت همواره مثبت بوده است و به دلیل قیمت های بالای نفت در طی ۵ سال گذشته، تراز حساب جاری کشور نیز همواره مثبت بوده است؛ بنابراین مثبت بودن تراز حساب جاری گرچه به خودی خود نقطه قوت یک اقتصاد تلقی می شود، اما در شرایطی که تراز بازرگانی خارجی بدون احتساب نفت منفی است، مثبت بودن تراز حساب جاری موجب نرسیدن صدای خرد شدن استخوان های تولید ملی به گوش اقتصاد کشور شده است، یعنی در حالی که از توان تولید ملی دائماً کاسته می شود، اما ارزش واقعی پول ملی بی توجه به آن دائماً تقویت شده است.

با توجه به توضیحات فوق اکنون می توان دریافت که تثبیت نرخ ارز (و به عبارت صحیح تر کاهش نرخ واقعی ارز) یک سیاست ارزی مدیریت شده نیست، بلکه ریشه در خرج و تزریق دلارهای نفتی به بودجه های دولت طی چند سال گذشته دارد. به عبارت دیگر دولت به رغم تجربه اثرات بیماری هلندی بر اقتصاد کشور در طی دهه های قبل، توجهی به تشدید این بیماری نکرده و صدها میلیارد دلار درآمد نفتی را صرف بودجه های خود کرد؛ بنابراین برخلاف قاعده متداول در کشورهای دیگر که تنظیم یا حفظ ارزش پول ملی از وظایف بانک های مرکزی کشورها است، در کشور ما بانک مرکزی صرفاً از نقطه ای که دیگر فروش دلارهای نفتی در بازار ارز کشور به قیمت های مقرر در بودجه سالانه میسر نیست دست به مدیریت بازار ارز می زند و آن هم با چاپ اسکناس بی پشتوانه و ارائه آن

به دولت و افزایش ذخایر ارزی خود که این روش هم بلای تورم را به جان اقتصاد می اندازد و اگرچه نرخ ارز در ظاهر ثابت نگه داشته می شود، اما با لحاظ نمودن اثر تورم بالابنه نوبه خود موجب کاهش نرخ واقعی ارز در کشور می شود.

بنابراین به سادگی می توان دریافت که درمان این بیماری صرفاً با دستکاری نرخ ارز میسر نیست. دستکاری نرخ ارز و افزایش آن مانند مسکن موقتی برای کاهش درد این اقتصاد بیمار است و علاج بیماری فقط و فقط «تبدیل دولت ثروت ملی به دولت کار ملی است.» به عبارت دیگر اگر درآمدهای نفتی وارد بودجه دولت نگردد و از آنجا به بازار ارز کشور سر ریز نشود، تنظیم نرخ ارز در بازار به توان تولید ملی گره می خورد و نتیجه آن خواهد شد که اگر تولید از واردات ضعیف تر باشد نرخ ارز افزایش و اگر تولید توانمند تر از واردات گردد نرخ ارز کاهش می یابد و این مهم در صورتی حاصل می شود که اولادولت مقید به انضباط مالی و بودجه ای بیشتری گردد و ثانیاً اندازه دولت کاهش جدی پیدا کند؛ یعنی به اندازه ای کوچک شود که توان اداره کشور را با درآمدهای ناشی از کار ملی (مالیات و عوارض ماخوذه از شهروندان و فعالیت های اقتصادی کشور) بیابد. دست اندرکاران اداره کشور باید بپذیرند که هیچ راه دومی برای نجات اقتصاد کشور وجود ندارد؛ بنابراین به جد در پی تحقق دولت کوچک و متکی به کار ملی باشند. فعالین اقتصادی هم با درک اهمیت این موضوع باید به جای اینکه فقط خواستار افزایش دستوری نرخ ارز باشند تمام هم و غم خود را به اصلاح ریشه های این معضل بدهند، زیرا قطعاً دولت بزرگ و پرخرج محتاج فروش دلارهای نفتی در بازار ارز خواهد بود و در نتیجه آن چرخه معیوب تصویر شده در نوشتار فوق اجتناب ناپذیر می گردد. پس نتیجه می گیریم که نمی توان به افزایش دستوری نرخ ارز دل خوش کرد؛ چراکه هر گاه دولت خود را در آستانه کسری بودجه بیابد همه قول و قرارهای ارزی را به بوتنه فراموشی می سپارد. پس تا زمانی که در بر همین پاشنه می چرخد منافع دولت با منافع تولید ملی هم راستا نیست و چون هم راستا نیست هر اقدام و تصمیمی هم در رابطه با نرخ ارز پایدار نخواهد بود.

* رییس کمیسیون سازمان جهانی تجارت اتاق بازرگانی ایران